

(فصل ۴)

• در بیانِ حروفی که ملفوظ‌اند و مکتوب نه - از آن جمله یکی الفی است که از اشباعِ فتحه الف یعنی از کشیدنِ فتحه او، حاصل شود، همچو: آمد و آید که بر وزنِ فعلن است و در تقطیع دو الف نویسند: اول متحرک دوم ساکن، بدین صورت: آآمد فعلن، و آید فعلن. و دیگر واوی است که از اشباعِ ضمه او حاصل شود همچو واوِ داود و طاوس که بر وزنِ فعلان است و در تقطیع دو واو نویسند اول متحرک دوم ساکن بدین صورت: داوود فعلان و طاووس فعلان. و دیگر یائی است که از اشباعِ کسره حاصل شود چنانکه کسره منی بیدل را کشند بر وجهی که بعد از نون، یا ملفوظ شود و در تقطیع این یا نوشته شود بدین صورت: منی بیدل، مفاعیلن. و این یا را یای بطنی گویند و بطن در لغت شکم بود. و همچنین در بعضی از الفاظ عربی الف و واو و یا، ملفوظ شود و مکتوب نباشد همچو: الفِ اللّهِ و هَذَا و ذَلِكَ و واوِ له و یای به و غیر آن. و دیگر حرفی است که در حرفِ مشدّد است همچو: خرّم و فرّخ که بر وزنِ فعلن است و در تقطیع آنرا دو حرف نویسند، اول ساکن، دوم متحرک بدین صورت: خرّم فعلن، فرّخ فعلن.

(فصل ۵)

• در بیانِ الف و واو و ها و یای مکتوبه غیر ملفوظه - اما الف، الفِ وصل است وقتی که در میانِ مصراع واقع شود و حرکتِ او را به حرفِ پیش از او دهند و الف ملفوظ نشود. ازین جهت او را الفِ وصل می گویند که حرفِ پیش از او به حرفِ بعد از او متصل می شود در تلفّظ چنانکه مصراع:
روزِ سیفی سیه از کاکِلِ مشکینِ تو شد
و در تقطیع این الف نوشته نشود بدین صورت: روزِ سیفی / فاعلاتن، سیهزکا / فعلاتن، کلِ مشکِ / فعلاتن، نثشد / فعِلن. و اگر الف، ملفوظ شود، ساقط نشود در تقطیع چنانکه مصراع:
بود فریادِ سیفی در غمت از دستِ تنهایی
تقطیعش: بود فریا / مفاعیلن، د سیفی در / مفاعیلن، غمت از دس / مفاعیلن، تنهایی / مفاعیلن. اما واو بر سه نوع است: یکی واوِ عطف است و آن واوی است که در میانِ دو کلمه باشد همچو: دل و جان، این و آن. و در کلام فارسی بیشتر چنانست که ماقبلِ واوِ عطف یعنی حرفِ پیش از او به ضمه ملفوظ می شود و واو ملفوظ نمی شود چنانکه مصراع: دل و دلدار و صبر و طاقت کو. در

تقطیع نوشته نمی شود، بدین صورت: وَل دلد / فاعلاتن، رُصِبْرَطَا / مفاعِلن، فَت كَو / فَعْلن. و گَر وَاو
ملفوظ شود، ساقط نشود در تقطیع چنانکه مصراع:

گَل و مَل می باید و دیدار یار

تقطیعش: گَل و مَل می / فاعلاتن، بایدودی / فاعلاتن، دار یار / فاعلان. و دیگر واو بیان
ضمه است و آن واوی است که دلالت می کند بر آنکه ماقبل او ضمه دارد مثل: دو و نو و چو و همچو.
و بیشتر آنست که این واو ملفوظ نمی شود چنانکه مصراع:

همچو نو کو در دو سرا دیگری

و در تقطیع نوشته نمی شود، بدین صورت: همچُت کو / مفعِلن، درُسرا / مفعِلن، دیگری /
فاعِلن. و اگر ملفوظ شود، ساقط نشود در تقطیع چنانکه مصراع:

دیگری در دو سرا کو مثل تو

تقطیعش: دیگری در / فاعلاتن، دو سرا کو / فاعلاتن، مثل تو / فاعِلن. دیگر واو اشمَام ضمه
است و آن واوی است که بعد از خای مفتوح است، اما فتحه خا، خالص نیست، بلکه بوی از ضمه
دارد. و اشمام در لغت بر یابیدن است و از این جهت اورا و واو اشمَام ضمه می گویند چنانکه مصراع:

خواب و خور خواجه من خوش بود

و در تقطیع نوشته نمی شود، بدین صورت خاب خری / مفعِلن، خاجی من / مفعِلن، خُش بود /
فاعِلن.

و اماها، های بیان حرکت است و آن هائی است که به آخر کلمه پیوندد تا دلالت کند بر آنکه
ماقبلها متحرک است و آن حرکت یا فتحه بود همچو: خنده و گریه و نه و مانند آن، و یا کسره بود
همچو: که و چه و سه و مانند آن. پس اگر اینها در میان مصراع واقع شود و ملفوظ نشود، ساقط
شود در تقطیع چنانکه: گری کردم فاعلاتن، خند کردی فاعلاتن. و چنانکه: کیمی گوید مفاعیلن،
چیمی گوید مفاعیلن. و اگر ملفوظ شود به حرکت کسره، به جای او یا نویسند در تقطیع بدین
صورت: گری من مفعِلن، خندی او مفعِلن. و اگر در آخر مصراع واقع شود در حساب حرف ساکن
باشد چنانکه مصراع:

غنچه پیش دهند لب بسته

تقطیعش: غنچ پیشی / فاعلاتن، دهنت لب / فاعلاتن، بسته / فَعْلن. های بسته در برابر نون
فَعْلن است. و گاه باشد که اینها، در میان مصراع، در برابر حرف ساکنی از میزان واقع شود و ساقط
نشود در تقطیع چنانکه مصراع:

خنده چه کسی به گریه من

تقطیعش: خنده چ / مفعول، کسی بگر / مفاعِلن، ینی من / فَعْلن.

اما یا، بای ساکن است که پیش از الف متحرک واقع شود و ملفوظ نشود چنانکه مصراع:

سیفی از عشقِ او جدا منشین

و در تقطیع نوشته نشود بدین صورت: سیف از عش / فاعلاتن، قِ او جدا / مفاعِلن، منشین / فعْلان. و بعضی این صورت را از قبیل اسقاطِ الف وصل می‌دارند و می‌گویند که حرکتِ الف به یا منتقل می‌شود و الف ساقط می‌شود و این مصراع را چنین تقطیع کرده می‌شود که سیف از عش فاعلاتن. و مقوی این سخن است آنکه در اکثر کتابهای عروض معتمد علیه، گفته‌اند که مثالِ یای مکتوب غیر ملفوظ نی و کمی و چی است اگر به یا نویسند، و هیچ مثالِ دیگر نیاورده‌اند. اگر درین صورت یا افتادی بایستی که مثالِ دیگر آوردندی که در کلام بسیار واقع است و محتاج نشدندی به مثالی که در غایت کمی است. و نیز آنکه اگر اسقاطِ یا را روا داشتندی چه تفاوت می‌کند که بعد از یا الف وصل باشد یا حرفِ دیگر. پس بایستی همچنانکه «گفتی احمد» رواست که بر وزنِ فاعلاتن، باشد «گفتی جعفر» روا بود که بر وزنِ فاعلاتن بودی و نیست و بر وزنِ مفعولاتن است. و اگر یا ملفوظ شود، ساقط نشود در تقطیع چنانکه مصراع:

هست سیفی از دعاگویان مجو آزار او

تقطیعش: هست سیفی / فاعلاتن، از دعاگو / فاعلاتن، یا مجو / فاعلاتن، زار او / فاعِلن.

(فصل ۶)

در بیانِ نونِ ساکن و بعضی از حروفِ ساکن مکتوب که در تقطیع ساقط شوند یا متحرک شوند و یا همچنان ساکن معتبر باشند. بدان که هر نونِ ساکن که بعد از حرفِ مدّ باشد (و حروفِ مدّ، واو ساکن ما قبل مضموم و الف ساکن ما قبل مفتوح و یای ساکن ما قبل مکسور است) همچو لفظ: چون و جان و چین، اگر در میانِ مصراع واقع شود، ساقط شود در تقطیع چنانکه: چون کنم و جان کنم و چین روم، هر سه عبارت بر وزنِ فاعِلن باشد و در تقطیع بدین صورت نوشته شود که: چو کنم / فاعِلن، جا کنم / فاعِلن، چی روم / فاعِلن. و اگر در آخرِ مصراع واقع شود، در حسابِ حرفِ ساکن باشد چنانکه مصراع:

ای قد دلجوی تو، سرو روان

تقطیعش: ای قدی دل / فاعلاتن، جویتو سرو / فاعلاتن، وی روان / فاعلاتن. نونِ روان در برابرِ تایی فاعلاتن است. و اگر اول حرفِ مدّ باشد و دوم نون نباشد همچو یار و نور و عید و یا دوم نون باشد و اول حرفِ مدّ نباشد همچو امن و عون و عین و یا هیچ کدام نباشد همچو شکر و آن دو ساکن در میانِ مصراع واقع شوند، ساکن دوم متحرک شود چنانکه: یار شو و امن جو و شکر گو، همه بر وزنِ فاعِلن باشد چرا که در اوزانِ شعر دو ساکن در میانِ مصراع ملفوظ و محسوب نباشند مگر

الف و نون که هر دو به جای يك ساکن اند به جهتِ خَفْتِ حرفِ مَدِّ با نونِ ساکن در تلفظ. و اگر در آخرِ مصراع واقع شوند، در حسابِ دو ساکن باشند چنانکه: کوی یار و ملکِ امن و جای شکر همه بر وزنِ فاعلاتن باشند. و اگر بعد از حرفِ مَدِّ دو حرفِ ساکن واقع شوند همچو کارد و گوشت و گشتاسپ و مانند آن و در میانِ مصراع باشند، اگر آن دو ساکن در برابرِ يك متحرک باشد، ساکنِ اول متحرک شود و ساکنِ دوم ساقط شود در تقطیع چنانکه مصراع:

کارد برکش گوشت بر گشتاسپ را

تقطیعش: کار برکش / فاعلاتن، گوش برکش / فاعلاتن، تاس را / فاعلن. و اگر آن دو ساکن در برابرِ دو متحرک باشند، هر دو ساکن متحرک شوند چنانکه مصراع:

رزم شود کارد جو بزم شود گوشت گو

تقطیعش: رزم شود / مفتعلن، کاردجو / مفتعلن، بزم شود / مفتعلن، گوشت گو / مفتعلن. اگر سه ساکن در آخرِ مصراع باشند، ساکنِ آخرین ساقط شود در تقطیع چرا که در اوزانِ شعر هیچ جا سه ساکن جمع نشوند چنانکه مصراع: تا چو سیفی به تو ای شمع مرا سرگرمیست.

تقطیعش: تا چسیفی / فاعلاتن، بت ای شم / فعلاتن، عمرا سر / فعلاتن، گرمیس / فعلان.

(فصل ۷)

بیان اجزای میزانِ بیت - بدانکه میزانِ بیت، مرکب است از ارکان و ارکان مرکب اند از اصول و اصول که ارکان از آن مرکب است منحصراند در سه چیز: سبب و وتد و فاصله و سبب بر دو نوع است: سببِ خفیف و سببِ ثقیل؛ سببِ خفیف کلمهٔ دو حرفی را گویند که اولِ او متحرک باشد و دوم او ساکن همچو: لَمْ، و سببِ ثقیل کلمهٔ دو حرفی را گویند که هر دو متحرک باشد همچو: آر. اولِ او خفیف و دوم را ثقیل از بهر آن گفتند که يك متحرک و يك ساکن در گفتن سبکتر است از دو متحرک و خفیف در لغت سبک است و ثقیل گران. و وتد نیز بر دو نوع است: وتدِ مجموع و وتدِ مفروق. وتدِ مجموع کلمهٔ سه حرفی را گویند که دو حرفِ اولِ او متحرک بود و حرفِ آخرِ او ساکن همچو علی. و چون هر دو متحرک او به هم پیوسته بود، وتدِ مجموع گفته اند که جمع در لغت گردآوردن است؛ وتدِ مجموع را وتدِ مقرون نیز گویند و قرن در لغت پیوستن چیزی به چیزی بود. وتدِ مفروق کلمهٔ سه حرفی را گویند که حرفِ اولِ و آخرِ او متحرک بود و حرفِ میانه ساکن همچو: رأس؛ و چون هر دو متحرک او از هم جدا بود وتدِ مفروق گفته اند که فرق در لغت جدا کردن است. و فاصله نیز بر دو نوع است فاصلهٔ صغری و فاصلهٔ کبری. فاصلهٔ صغری کلمهٔ چهار حرفی را گویند که سه حرفِ

اول او متحرک بود و حرف آخر ساکن همچو: جبل با تنوین. و فاصله کبری کلمه پنج حرفی را گویند که چهار اول او متحرک بود و حرف آخر ساکن همچو: سمکه با تنوین. و چون صغری در لغت خردتر است و کبری بزرگتر، پس کلمه چهار حرفی را صغری و کلمه پنج حرفی را کبری گفتن مناسب است. و ابراهیم ابن عبدالرحیم عروضی کلمه چهار حرفی را فاصله می گوید، به صاد بی نقطه و کلمه پنج حرفی را فاصله می گوید، به ضاد با نقطه، به جهت آنکه به يك حرف زیاده است از فاصله و فضل در لغت افزون آمدن بود. و ابن خباز می گوید هر دو را فاصله گویند به ضاد با نقطه و اول را به صغری و دوم را به کبری قید کنند همچنانکه فاصله به صاد بی نقطه را قید می کنند. و بعضی فاصله را از اصول نمی شمارند و فاصله صغری را مرکب از سبب ثقیل و سبب خفیف می دارند و فاصله کبری را مرکب از سبب ثقیل و وتد مجموع. و مثال مجموع این شش اصل به عربی، این ترکیب است که: لم أر علی راس جبل سمکه. و در فارسی هر یک ازین دو ترکیب:

از سر کوی وفا قدمی نگذری جز رخ اهل صفا به کسی ننگری

به تقدیم وتد مفروق بر وتد مجموع.

(فصل ۸)

در بیان وجه تسمیه بیت و اجزای آن - بدانکه بیت را ازان جهت بیت گویند که بیت در لغت خانه است و بیت شعر را به بیت شعر تشبیه کرده اند، یعنی، خانه ای که از موی و پلاس بود. و ابوالعلا معری رحمه الله که از اکابر شعرای عرب است گفته است: «الحسن یظهر فی البیتین رونقه بیت من الشعر و بیت من الشعر» یعنی رواج و خوبی در دو بیت ظاهر می شود یکی بیت شعر و یکی بیت شعر.

و بعضی گفته اند که وجه مشابهت میان این دو بیت، عزت و اعتبار است یعنی همچنان که خانه را پیش مردم عزت و اعتبار است، بیت شعر را نیز پیش مردم عزت و اعتبار است چنانکه در میان عرب مشهور است که: «رُبَّ بیت شعر خیر من بیت تبر» یعنی بسا بیت شعری که بهتر است از خانه زر. و بعضی گفته اند که وجه مشابهت آنست که همچنان که خانه بر وضع و شکلی مخصوص است که هرگاه که آن وضع تغیر می یابد، خانه بر حال خود نمی ماند، بیت نیز بر وضعی مخصوص است که هرگاه آن وضع تغیر می یابد ناموزون می شود و بیت نمی ماند. و بعضی گفته اند که وجه مشابهت آنست که همچنان که خانه را ابتدائی است که از آنجا در می آیند و انتهائی که به آنجا ساکن می شوند بیت را نیز ابتدائی و انتهائی است. و بعضی وجه مشابهت، آنرا ساخته اند که همچنان که مخدرات صورتی در خانه نشیمن خود ساخته جلوه گر می باشند، در بیت نیز مخدرات معانی از پس پرده عبارت